

مخالفت‌های اهل سنت با دیدگاه‌های ابن تیمیه درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام؛ با تأکید بر ابن حجر عسقلانی

a.bagherzadeh@umz.ac.ir

عبدالرحمن باقرزاده / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه مازندران

دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۲۰ - پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۰۴

چکیده

دیدگاه‌های کم‌سابقه ابن تیمیه حرانی در قرن هفتم، چهره‌ای متعصب از وی و قرآنتی متحجرانه از اسلام به‌نمایش گذاشت و باعث شد تا موجی از مخالفت دانشمندان فریقین به‌ویژه عالمان مذاهب اربعه عامه، و حتی اتفاق نظر آنان در طرد و حکم قضایی به حبس طولانی وی را به دنبال داشته باشد. یکی از دانشمندان برجسته و ذوالفنون اهل سنت، ابن حجر عسقلانی است که در آثار گوناگون، ضمن تأیید برخی از دیدگاه‌های او، در پاره‌ای از مسائل به مخالفت با دیدگاه وی برخاست. سؤال این است که آیا وی در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام هم مخالفتی با رویکرد ابن تیمیه داشته است؟ این مقاله که با روش تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع معتبر اهل سنت تدوین شد، به این سؤال پاسخ مثبت داده و به این نتیجه رسیده است که وی با دیدگاه ابن تیمیه درباره مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام مواضع یکسان ندارد.

کلیدواژه‌ها: امام علی علیه السلام، ابن تیمیه، ابن حجر عسقلانی، مناقب و فضایل.

ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی، معروف به ابن‌تیمیه، در ابراز دیدگاه‌های مخالف اندیشه عمومی اهل سنت شهرت دارد. شواهد تاریخی حاکی است که از بدو ابراز اندیشه‌های وی، مقاومت و مخالفت فراوانی در میان عالمان جامعه اهل سنت شکل گرفت و بسیاری از بزرگان، با تولید آثار علمی مستقل یا درضمن دیگر تألیفاتشان، به انتقاد شدید از دیدگاه‌های وی یا انکار و مقابله با آن پرداختند. همین نشان می‌دهد که برخلاف توهم وهابیون، نمی‌توان او را «شیخ الاسلام» نامید و دیدگاه‌های او را نماد اندیشه‌های دینی دانست.

از میان انبوه این مخالفان و منتقدان، می‌توان این افراد را نام برد: صفی‌الدین هندی؛ شهاب‌الدین حلبی؛ کمال‌الدین زملکانی که دو رساله با موضوع طلاق و زیارت در مخالفت با وی نگاشت (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۲، ج ۵، ص ۳۲۸) ابوحیان اندلسی صاحب تفسیر البحر المحیط که ابتدا او را تکریم می‌کرد؛ ولی پس از علنی شدن دیدگاه‌های وی، به ویژه در موضوع تجسیم خداوند، از او روی برگرداند و ضمن مذمت او، در تفسیر خود ذیل آیه «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» (بقره: ۲۵۵) از کتاب العرش، او نیز یاد کرده، مطالبش را تقبیح می‌کند (همان، ج ۱، ص ۱۷۸ و ج ۶ ص ۶۴) وی حتی بعدها، به سبب کتاب العرش، ابن‌تیمیه را لعنت می‌کرد (سبکی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۴) ذهبی (م ۷۴۸ ق) که در نامه مشهورش او و پیروانش را به شدت مذمت کرد (امینی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۱۳۵).

همچنین سبکی (م ۷۵۶ ق) با تألیف کتاب ثغراء السقام فی زیارة خیر الأنام؛ یافعی (م ۷۶۸ ق)؛ ابوزرعه عراقی (م ۸۲۶ ق)؛ جمال‌الدین یوسف بن تغری الآتابکی (م ۸۷۴ ق)؛ حصنی دمشقی (م ۸۲۹ ق) با مؤلف کتاب دفع شبهه من شبه و تمرد؛ ابن حجر مکی (م ۹۷۴ ق) صاحب الصواعق المحرقة ملاعلی قاری (م ۱۰۱۶ ق)؛ نهانی (م ۱۳۵۰ ق) و دهها عالم دیگر (ر.ک: سبحانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۴۸).

حافظ، محدث و رجالی معروف، ابن حجر عسقلانی شافعی، یکی دیگر از مخالفان ابن‌تیمیه است که در مقاله از او به اختصار به عنوان عسقلانی نام برده می‌شود.

۱. ضرورت و پیشینه تحقیق

همان‌گونه که اشاره شد، وهابیون از ابن‌تیمیه با عنوان «شیخ الاسلام» یاد کرده، دیدگاه‌های او را نماد اندیشه‌های دینی معرفی می‌کنند. لذا ضروری است مخالفت دانشمندان تراز اول اهل سنت با دیدگاه‌های ناصوابش تبیین گردد تا ثابت شود که دیدگاه‌هایش لزوماً نماد تفکرات بزرگان اسلام نیست و مخالفت‌های جدی با وی صورت گرفته است.

آثار پیش گفته و دهها اثر، اعم از کتاب و مقاله دیگر در رد نظرات وی، پیشینه تحقیق ما را تشکیل می‌دهند؛ ولی نگارنده به اثر مستقل در مقایسه دیدگاه‌های ابن‌تیمیه و عسقلانی دست نیافت.

۲. شخصیت و جایگاه عسقلانی در میان دانشمندان

شهاب‌الدین ابوالفضل، احمد بن علی بن محمد معروف به عسقلانی، متولد شعبان ۷۷۳ ق در مصر است و به سال ۸۵۲ ق وفات یافت. او که اصالتش از عسقلان فلسطین بود، در طفولیت یتیم شد و در نهالگی قرآن را حفظ کرده و در

مسیر دانش قرار گرفت و از اساتیدی چون زین عراقی، تنوخی، بلقینی، ابن ملقن، مجد صاحب قاموس (شوکانی، بی تا، ج ۱، ص ۸۸) و... دانش‌های گوناگون آموخت و در علوم مختلف، مانند فقه، رجال، حدیث، تفسیر و تاریخ، از عالمان برجسته و تراز اول اهل سنت شد و شاگردان فراوانی را پرورش داد. آثار فراوانی از او به جای مانده و کتاب‌های *فتح الباری* در شرح صحیح بخاری، *الاصابة فی تمییز الصحابه*، *تهذیب التهذیب*، *تقریب التهذیب*، *لسان المیزان*، *الدرر الكامنه فی اعیان المئته الثامنه*، *القول المسدد فی الذب عن مسند احمد*، *المطالب العالیه* و... از آثار مهم وی به شمار می‌آید.

وی در بین اندیشمندان جایگاه والایی دارد و آثارش مرجعی علمی در رشته‌های مختلف اسلامی، به‌ویژه بین اهل سنت است. شاگردش سخاوی از او به امام‌الائمه یاد می‌کند و ضمن تمجید فراوان می‌گوید: دانشمندان به سویش کوچ می‌کردند و بدان فخر می‌نمودند و علمای برجسته از همه مذاهب، در ردیف شاگردانش بودند و طبقات مختلف مردم از او بهره بردند... (سخاوی، بی تا، ج ۲، ص ۳۹).

سیوطی او را شیخ‌الاسلام و امام‌الحفاظ و قاضی‌القضات می‌خواند و می‌گوید: ریاست بر مسند حدیث در دنیا به او منتهی می‌شود و در عصر او، حافظی جز او نبود (سیوطی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۵۵۲).

ابن عماد نیز از او با عناوینی چون شیخ‌الاسلام بر دانشمندان، امیرالمؤمنین در حدیث، حافظ عصر و حافظ‌الاسلام یاد می‌کند و می‌گوید: شناخت رجال و شناخت حدیث و درجات آن و... به او ختم شده و در این امور و در همه مناطق، او پیشگام امت و مرجع دانشمندان و احیاگر سنت و... است (ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۲۷۱). با توجه به برجستگی شخصیت و مرجعیت علمی *عسقلانی* در میان مذاهب چهارگانه اهل سنت، تقابل دیدگاه‌هایش با *ابن تیمیه* قطعاً از اهمیتی دوچندان برخوردار است.

۳. *عسقلانی* و ابن تیمیه

عسقلانی که حدود نیم‌قرن بعد از *ابن تیمیه* متولد شد، هرچند در برخی آثار از او به نیکی یاد می‌کند، در موارد متعدد، مستقیم یا غیرمستقیم به نقد دیدگاه وی می‌پردازد یا با نقل و احیاناً تأیید صحت روایاتی که *ابن تیمیه* آنها را تکذیب کرده بود، او با مشی او مخالفت می‌کند. این امر، که ناشی از مبانی و نگاه دقیق‌تر و منصفانه *عسقلانی* به سنت و تاریخ اسلام است، اهمیت بسیاری دارد.

بخشی از این مخالفت‌ها به موضوعات مرتبط با مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام برمی‌گردد. *ابن تیمیه*، اکثر قریب به اتفاق احادیث وارد شده درباره فضایل آن حضرت را در آثار خود، به‌ویژه در کتاب *منهاج السنه*، به بهانه‌هایی چون ضعف سند یا اظهار تردید در دلالت، زیر سؤال می‌برد. آنچه در این تحقیق بدان پرداخته می‌شود، موارد اندکی از مطالب موجود در آثار *عسقلانی* در مناقب امام علی علیه السلام است که مستقیم یا غیر مستقیم، مخالفت با دیدگاه *ابن تیمیه* و واکنشی بدان‌ها محسوب می‌شود.

وی در *الدرر الكامنه* مخالفت دانشمندان با *ابن تیمیه* را به‌خوبی ترسیم می‌کند و می‌گوید: اولین بار در ربیع‌الاول ۶۹۸ ق جمعی از فقها به مقابله و بحث با او برخاستند... آن‌گاه بعد از تبیین تاریخچه مفصلی از

گفت‌وگوها و تقابل دانشمندان مذاهب اربعه با وی و حکم برخی به تکفیر و حتی مهدورالدم بودن حامیانش می‌گوید: به علمای بزرگ و کوچک حمله می‌کرد؛ تا آنکه به عمر خلیفه دوم رسید و او را در موضوعی خطاکار دانست. خبر به شیخ/براهیم رقی رسید. او را انکار کرد. وی به حضورش رفت و استغفار کرد و عذرخواهی نمود. او می‌گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السلام در هفده مورد اشتباه کرده و با نص قرآن مخالفت نمود... مردم (منظورش یقیناً دانشمندان است) درباره وی نظرات گوناگونی دارند. برخی معتقدند که وی قائل به تجسیم است؛ زیرا او در کتاب *العقیده الحمویة* برای خداوند متعال دست و پا، ساق پا و صورت، تصویر کرده است... و بعضی به سبب مخالفت او با توسل و استغاثه به پیامبر صلی الله علیه و آله که باعث تنقیص مقام رسالت و ممانعت از تعظیم آن حضرت به حساب می‌آید، وی را زندیق و بی‌دین دانسته‌اند. شدیدترین افراد در برخورد با او در این باره نور بکری بود. به همین دلیل محاکمه‌ای برایش برقرار شد. برخی گفتند باید تعزیر شود. او گفت: تعزیر معنا ندارد؛ زیرا اگر سخنش موجب تنقیص مقام رسالت است، باید کشته شود؛ وگرنه تعزیر هم ندارد.

برخی نیز به دلیل سخنان زشتش درباره علی علیه السلام وی را منافق می‌دانند؛ هم به دلیل سخنان پیشین و هم برای اینکه گفته است: علی بن ابی‌طالب علیه السلام بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد، ولی بدان دست نیافت. جنگ‌های او برای دین نبود؛ بلکه برای ریاست‌طلبی بود؛ زیرا او علاقه‌مند به ریاست بود. اسلام/بویکر از روی آگاهی بود و اسلام علی بن ابی‌طالب علیه السلام در دوران طفولیت بود و ارزشی ندارد. وی همچنین طرح موضوع خواستگاری علی علیه السلام از دختر/بوجهل را نقص بزرگی برای وی به‌شمار می‌آورد. این گروه تمامی این سخنان را نشانه نفاق دانسته‌اند؛ چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرموده است: جز منافق کسی تو را دشمن نمی‌دارد (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۸۰).

وی همچنین در شرح حال علامه حلی آورده است: کتابی در فضایل علی علیه السلام *منهاج الکرامه* تألیف کرد که ابن تیمیه او را نقض کرد. کتاب او را دیدم. در ردّ سخنان ابن مطهر حلی بسیار افراط داشت... در این کتاب، بسیاری از احادیث خوب را به این دلیل که در وقت نوشتن کتاب در یاد نداشته، ردّ کرد؛ زیرا به دلیل گستردگی محفوظات، فقط به آنچه در سینه داشت، اتکا می‌کرد. افراط در تضعیف سخنان علامه حلی چقدر او را وادار به تنقیص امام علی علیه السلام کرده است! که اینجا فرصت توضیح آنها و امثالش وجود ندارد (همو، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۳۱۹).

حساسیت به آمار فضایل

یکی از ویژگی‌های ابن تیمیه، تلاش برای زیر سؤال بردن فضایل امام علی علیه السلام و حتی کاستن از تعداد آن بود؛ مثلاً در جایی به کلام ابن حزم/اندلسی (م ۵۶۵ق) استشهد می‌کند و به نقل از او می‌گوید: آنچه که از فضایل علی علیه السلام صحیح به نظر می‌رسد، سه چیز است: حدیث منزلت، حدیث رأیت یا واگذاری پرچم در خیبر، و عهدی که پیامبر به او سپرد که جز مؤمن او را دوست نداشته باشد و جز منافق کسی دشمنش نشود... اما دیگر احادیثی که شیعه به آن تمسک می‌جوید، جعلی است و کسی که اندک آگاهی به اخبار و ناقلان آن داشته باشد، این را می‌داند... (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۳۲۰).

وی همچنین در صفحات بعد، برای رد یکی از احادیث مورد استناد علامه حلی می‌گوید: این حدیث به اتفاق اهل علم جعلی است و قبلاً سخن ابن حزم گذشت که این احادیث ساختگی‌اند و تحقیقاً سخن درستی گفته است... (همان، ص ۳۵۴).

ایشان در جای دیگر در کنار این سه فضیلت، برخی دیگر از فضایل را برمی‌شمرد و می‌گوید: اما مناقب علی علیه السلام که در صحاح آمده، صحیح‌ترین آنها حدیث رایت خبیر و سخن پیامبر در تبوک که فرمود برای من بمنزله هارون هستی و حدیث مباحله و کساء و... پس مجموع آنچه که از حدیث صحیح درباره علی وجود دارد، حدود ده روایت است که البته این فضایل اختصاص به وی ندارد... (همان، ج ۸، ص ۴۲۰). یا می‌گوید: دانشمندان گفتند: آنچه که از فضایل به‌صورت صحیح درباره علی علیه السلام رسیده، بین او و دیگران مشترک است. برخلاف ابوبکر که بسیاری از فضایلش، بلکه اکثر آنها، ویژه و مخصوص او بوده و کسی در آن شریک نیست (همان، ج ۷، ص ۱۲۱). پیداست که وی تلاش دارد تا القا کند فضایل مورد قبول نیز اختصاص به علی علیه السلام ندارد تا موجب افضلیت او باشد؛ بلکه همه آن فضایل نیز بین او و دیگران مشترک است.

همه اینها در حالی است که به روایت ابن جوزی (م ۵۹۷ق) عبدالله فرزند احمد حنبلی از پدرش نقل کرد که گفت: برای هیچ‌یک از صحابه فضیلتی به‌مانند فضایی که برای علی علیه السلام با اسناد صحیح نقل شد، وجود ندارد (شوشتری، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۹۶ به نقل از کتاب: مناقب احمد حنبلی، ص ۱۶۳). ابن تیمیه با نادیده گرفتن این نقل می‌گوید: احمد بن حنبلی نگفت: فضایی برای علی علیه السلام به روایت صحیح وجود دارد که برای دیگران وجود ندارد؛ چراکه شأن احمد بالاتر از آن است که چنین دروغی بگوید؛ بلکه از او نقل شد که برای علی چیزهایی روایت شد که برای دیگران نشد (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ق، ج ۷، ص ۳۷۴).

وی در جای دیگر می‌گوید: این سخن که «برای علی فضایی به روایت صحیح وجود دارد که برای دیگران وجود ندارد»، دروغ است. نه احمد حنبلی و نه دیگر امامان حدیث، آن را نگفتند؛ لکن گاهی گفته می‌شود: برای او چیزهایی روایت شد که برای دیگران روایت نشد؛ ولی اکثرش یا دروغ یا خطاست... (همان، ج ۸، ص ۴۲۱).

حتی اگر جمله یاد شده از احمد حنبلی دروغ بوده و جمله مورد نظر ابن تیمیه درست باشد، بدیهی است منظور وی فضایل مورد قبولش می‌باشد، نه هر آنچه از راست و دروغ نقل شده باشد. چنان که حاکم نیشابوری با سلسله سند خود از احمد بن حنبلی نقل کرده است: برای هیچ‌کدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه فضایی که برای علی علیه السلام وارد شده، نیامده است (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ق، ج ۳، ص ۱۱۶ حدیث ۴۵۷۲).

عسقلانی با این فضا سازی / ابن تیمیه مخالفت می‌کند و می‌گوید: از احمد حنبلی روایت شد که برای هیچ‌کدام از صحابه، فضایی که برای علی علیه السلام نقل شد، روایت نشده است. این مطلب را نسایی و دیگران هم گفته‌اند و همین برای فضیلت علی علیه السلام کافی است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۲۹۷). وی در جای دیگر هم گفته است: احمد، اسماعیل قاضی، نسایی و ابوعلی نیشابوری گفتند: با اسناد خوب و قابل قبول، در حق هیچ‌کدام از اصحاب به‌اندازه آنچه که درباره علی علیه السلام رسید، وارد نشد (همو، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۷۱). ابن عبدالبر نیز به این مطلب اشاره کرده است (ابن عبدالبر قرطبی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۱۱۵).

درحالی که ابن تیمیّه تلاش داشت تا فضایل آن حضرت را تعدادی معدود و البته غیرمختص به ایشان قلمداد کند، عسقلانی به مخالفت با این تلاش می‌پردازد و با اشاره به کتاب *خصائص أمير المؤمنين علی بن ابی طالب* می‌گوید: نسایی پیگیر فضایل اختصاصی علی علیه السلام شد و در این راستا به امور فراوانی دست یافت که اسناد اکثر آنها نیکو و شایسته است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۵۶۵). عسقلانی با این اظهارات، برعکس ابن تیمیّه، هم بر کثرت فضایل و هم بر اختصاصی بودن بسیاری از آنها مهر تأیید زده است.

۴. حدیث ولایت

یکی از عناوین پرکاربرد نبوی درباره امام علی علیه السلام، معرفی ایشان به عنوان «ولی مؤمنین» است که در قضایای گوناگون و با الفاظ مختلف بیان شده و به حدیث ولایت شهرت یافته است.

یکی از آن قضایا، داستان شکایت عده‌ای به نمایندگی از جمعی از لشکریان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص علی علیه السلام است. بر اساس روایت *عمران بن حصین*، پیامبر صلی الله علیه و آله درحالی که خشمگین شده بودند، فرمودند: «ما تریدون فی علی، ما تریدون فی علی، ما تریدون فی علی؟ انّ علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی» (ترمذی، بی تا، ج ۵، ص ۶۳۲ حدیث ۳۷۱۲؛ ابن ابی شیبّه، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۳۷۲ با تأیید صحت سند)؛ از علی چه می‌خواهید؟! از علی چه می‌خواهید؟! از علی چه می‌خواهید؟! همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است. بر اساس روایت دیگر، به *خالد بن ولید* - که به انتقاد و در حقیقت سعایت از امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته بود - فرمودند: «دعوا علیاً، دعوا علیاً، انّ علیاً منی و انا منه، و هو ولی کل مؤمن بعدی» (ابن حنبل، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۴۳۷)؛ رها کنید علی را؛ رها کنید علی را؛ همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مؤمن بعد از من است. *ابن عبدالبر* متن اصلی حدیث را از *ابن عباس* نقل می‌کند و در تأیید این سند تا *ابن عباس* می‌گوید: این سندی است که به دلیل صحت و وثاقت روایانش، کسی نمی‌تواند در آن ایراد وارد کند (ابن عبدالبر قرطبی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۰۹۲).

یکی از اشتباهات فاحش *ابن تیمیّه*، تکذیب صحت این حدیث است. وی با نادیده گرفتن اسناد فوق می‌گوید: روایت «أنت ولی فی کل مؤمن بعدی» به اتفاق همه عالمان آگاه به حدیث، ساختگی و جعلی است (ابن تیمیّه، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۳۵). وی در جای دیگر هم می‌گوید: جمله «هو ولی کل مؤمن بعدی»، دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ بلکه ولی هر مؤمن، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، هم در حال حیات و هم بعد از مرگ... پس گفتار کسی که نقل می‌کند «علی ولی هر مؤمنی بعد از من است»، گفتاری است که نسبتش به رسول خدا محال است (همان، ج ۷، ص ۳۹۱).

عسقلانی عملاً با دیدگاه وی مخالفت می‌کند و در *شرح بخاری* ضمن شرح حدیث *بریده* و *خالد* می‌گوید: *احمد حنبل* حدیث را از طریق *ابن جریج* از *عبدالله بن بریده* به صورت مبسوط نقل کرده که در پایان آن آمده است: «لا تقع فی علی فانه منی و انا منه وهو ولیکم بعدی»؛ همچنین *احمد و نسایی* آن را از طریق *سعید بن عبیده* از *عبدالله بن بریده* نقل کردند که چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون شد و فرمود: «من كنت ولیه فعلی ولیه»؛ و حاکم *نیشابوری* هم آن را به صورت مفصل آورد... اینها اسنادی است که هم‌دیگر را تقویت می‌کنند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۸،

ص ۶۷). وی در جای دیگر، می‌گوید: ترمذی با اسناد قوی از عمران بن حصین آورده است... و بدین وسیله بر صحت و قوت سند تأکید می‌کند (همو، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۵۶۹). ایشان در آثار دیگر هم به داستان اشاره می‌کند (همو، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۹۲).

البته مخالفت با این دیدگاه/بن‌تیمیه، به عسقلانی محدود نمی‌شود؛ بلکه دانشمندان زیادی پیش و پس از وی، با او مخالفت کرده اند؛ مانند: طیلالی (طیالسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۳۶۰)، شیبانی (ابن‌ابی‌عاصم، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۵۶۴)، نسایی (نسایی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۰۹)، ابن حبان (ابن حبان، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۳۷۳) و ...؛ که همگی پیش از او بوده‌اند و برخی از آنها ضمن نقل حدیث، صحت سند آن را نیز تأیید کرده‌اند.

بعد از او نیز افرادی چون ابن‌کثیر (ابن کثیر، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۴۵)، هیشمی (هیشمی، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۱۲۰)، مزری (مزری، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۱۹۳)، عینی (عینی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۲۱۴)، سیوطی (سیوطی، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۵۲) و ج ۶ ص ۲۵۲)، ابن حجر (ابن حجر هیشمی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۳۶۳) و ...، مانند عسقلانی به مخالفت با رویکرد وی پرداختند و حدیث مزبور را با نگاه مثبت نقل کردند.

ناصرالدین آلبانی، حدیث‌شناس معاصر اهل سنت، ضمن نقل روایت از محدثین مختلف، سعی فراوان در تصحیح سند آن دارد و با تأیید صحت آن می‌گوید: امری که جای بسیار تعجب دارد، اینکه چگونه ابن‌تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در *منهاج السنه* داشته است... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی‌بینم، جز آنکه بگویم او در ردّ بر شیعه شتاب و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد (البانی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۲۶۲، حدیث ۲۲۲۳).

۵. مصداق هادی

از جمله احادیث معروف بین فریقین، حدیث معروفی است که ذیل آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷) وارد شده است و بر اساس آن پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من منذر امتم و علی هادی امتم است. شیعیان این حدیث را از دلایل امامت امام علیه السلام برشمرده و بدان استدلال کرده اند.

ابن تیمیه می‌گوید: «بر حدیث انا المنذر و علی الهادی، بک یا علی بهتدی المهدتون» و امثال آن، هیچ دلیلی بر صحت وجود ندارد؛ ثانیاً این حدیث به اتفاق نظر عالمان به حدیث، ساختگی است. پس تکذیب و رد آن واجب است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۱۳۹).

در پاسخ به این ادعا باید گفت: نه تنها اتفاق نظری بر بطلان حدیث وجود ندارد، بلکه بسیاری از بزرگان حدیث و تفسیر به نقل آن پرداخته و برخی صحت سندش را نیز تأیید کرده‌اند.

طبری به روایت ابن‌عباس اشاره می‌کند که هنگام نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سینه‌اش نهاد و فرمود: منذر من هستم و هر امت هادی دارد. سپس دستش را بر شانه علی علیه السلام نهاد و فرمود: یا علی! هادی تو هستی و هدایت‌جویان بعد از من، به‌وسیله تو هدایت خواهند شد. سپس در جمع‌بندی سخن خویش، بهترین

تأویل را نیز این دانسته است که هادی باید به معنای امامی باشد که امت را هدایت کند و مردم نیز از او پیروی داشته باشند (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۳، ص ۷۲).

علاوه بر طبری، برخی دیگر مانند ابن اعرابی (ابن اعرابی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۷۵)، ابن عساکر (ابن عساکر، ۱۹۹۵، ج ۴۲، ص ۳۵۹)، مقدسی با دو سند حسنه (مقدسی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۸۶)، صاحب *عروائب القرآن* (نیشابوری، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۱۴۱)، سیوطی (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۵) و *فخر رازی* (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۱۴) به این حدیث اشاره کرده اند. حاکم هم در روایتی که سندش را صحیح دانسته، آورده است که امام علی علیه السلام ذیل این آیه فرمود: «رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر و أنا الهادی» (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۴۰)؛ پیامبر منذر است و من هادی‌ام.

عسقلانی نیز همچون پیشینیان، نه تنها مانند ابن تیمیه روایات مربوطه را تکذیب نکرده، بلکه در *شرح بخاری* به دو روایت اشاره نموده است. وی ابتدا به روایت طبری اشاره کرده‌اند و حسنه بودن اسناد آن را تأیید نموده است. سپس از *ابی حاتم*، *عبدالله بن احمد بن حنبل* و *ابن مردویه* حکایت می‌کند که از *سدی* و *عبد خیر* از علی علیه السلام روایت می‌کند: «الهادی رجل من بنی هاشم» منظور از هادی در آیه، مردی از بنی هاشم است. آن گاه می‌افزاید: یکی از روایان حدیث هم اضافه کرد که مراد از مردی از بنی هاشم، همان علی بن ابی طالب است (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۳۷۶). به گفته *ابن ابی حاتم*، *ابن جنید* هم گفت که منظور از آن مرد بنی هاشمی، *علی بن ابی طالب* است (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۷، ص ۲۲۲۵).

۶. حدیث مؤاخات

یکی از اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله، ایجاد پیمان اخوت و برادری بین یاران بود. این اتفاق مبارک دو بار رخ داد: یک بار قبل از هجرت بین اصحاب، و بار دیگر بعد از هجرت و بین مهاجران و انصار انجام شد و در هر دو بار، پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به برادری خود مفتخر ساخت (ابن اثیر جزری، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۰۰؛ زرقانی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۹۱).

این واقعه از اسناد محکمی برخوردار است و این افتخار مورد تأیید بزرگان فریقین می‌باشد. باین حال *ابن تیمیه* بر اساس عادت خود به تکذیب آن می‌پردازد: از یک سو می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نه بین مهاجر و مهاجر و نه بین انصار، و انصار عقد اخوت برقرار نکردند؛ بلکه بین مهاجر و انصار، مانند *عبد الرحمن بن عوف* و *سعد بن ربیع* پیمان برادری بستند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۱۷۲)؛ و از سوی دیگر، بارها این افتخار امام علی علیه السلام را نیز تکذیب کرده است؛ مثلاً می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله نه علی علیه السلام و نه دیگری را به برادری نگرفت و حدیث مؤاخات با علی علیه السلام و مؤاخات ابوبکر با عمر از اکاذیب است... (همان، ج ۵، ص ۷۱). در جای دیگر هم می‌گوید: احادیث مؤاخات پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام، همگی ساختگی است... (همان، ج ۷، ص ۲۷۹ و ۳۶۱).

همه اینها در حالی است که منابع گوناگون فریقین، قبل و بعد از دوران *ابن تیمیه*، علاوه بر نقل ده‌ها روایتی که در آنها پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را با جمله «انت اخی» برادر خطاب نمودند، به اصل داستان مؤاخات نیز اشاره کرده‌اند. (ابن سعد بصری، بی تا، ج ۳، ص ۲۲؛ ابن حنبل، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۵۹۷؛ ترمذی، بی تا، ج ۵، ص ۶۳۶؛ ابن اثیر جزری،

۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۹؛ همو، ۱۳۹۰، ج ۸، ص ۶۴۹؛ ابن اعرابی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۳۱؛ طبرانی، ۱۴۰۴، ج ۱۲، ص ۴۲۰؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۵؛ ابن عبدالبر قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ ابن کثیر، بی تا، ج ۷، ص ۳۳۶؛ ابن حجر هیثمی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۳۵۷).

عسقلانی، هم به صورت مستقیم و هم غیر مستقیم به مخالفت با این رویکرد پرداخت. وی در شرح بخاری می‌گوید: داستان مؤاخات، اوایل ورود پیامبر (ص) به مدینه رخ داد و ایشان پیوسته این امر را بین تازه‌مسلمانان یا کسانی که به مدینه وارد می‌شدند، تجدید می‌کرد. روایت عقد اخوت بین سلمان و ابوذر/ صحیح است؛... همچنین بین عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع. ابن عبدالبر هم افراد دیگری را نام برد...

سپس می‌افزاید: ابن تیمیه در ردّ بر ابن مطهر **منهاج السنه** داستان مؤاخات بین مهاجران، به‌ویژه عقد اخوت بین پیامبر (ص) و علی را انکار کرد (به این بهانه که مؤاخات بین مهاجران و انصار، به منظور احسان افراد به همدیگر و تألیف قلوب برخی نسبت به برخی دیگر تشریح شده است پس برقراری اخوت بین پیامبر و دیگری و بین برخی از مهاجران با همدیگر معنا ندارد). این سخن ابن تیمیه انکار و رد نص با استفاده از قیاس، و ناشی از غفلت از حکمت و راز مؤاخات است؛ چراکه برخی از مهاجران از نظر مال، عشیره و دیگر توانمندی‌ها قوی‌تر از دیگران بودند و پیامبر (ص) بین قوی و ضعیف پیمان برادری بست تا قوی بر ضعیف ارفاق کند و قوی تر هم از ضعیف تر از خود کمک بگیرد. شاهد این سخن و کلام عسقلانی، روایتی است که از کلبی نقل شد مبنی بر اینکه: «آخی رسول الله بین أصحابه، آخی بین الغنی والفقیر لیرد الغنی علی الفقیر...» (مقدسی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۹۰). به همین دلیل، پیامبر (ص) با علی (ع) - که قبل از بعثت متکفل زندگی او بود، پیمان برادری بست؛ همچنین بین حمزه و زبیر بن حارثه که هر دو از مهاجران بودند.

وی در ادامه برای تکمیل بحث می‌گوید: حاکم نیشابوری و ابن عبدالبر با سند حسن از ابن عباس نقل کردند که پیامبر (ص) بین زبیر و ابن مسعود - که هر دو از مهاجران بودند - پیمان برادری بست. ضیاء مقدسی هم در کتاب **الاحادیث المختاره** - که ابن تیمیه تصریح کرده احادیش از مستدرک حاکم صحیح‌تر و قوی‌تر است - همین حدیث را ذکر کرده است. حاکم داستان مؤاخات اول را که پیامبر (ص) بین ابوبکر و عمر و بین طلحه و زبیر و بین عبدالرحمن بن عوف و عثمان و عده دیگر پیمان برادری بست، در روایتی دیگر از طریق جمیع بن عمیر از زبان ابن عمر نقل کرده است که به دنبال آن، علی (ع) عرض کرد: یا رسول الله! بین اصحابت پیمان برادری بستی. پس برادر من کیست؟ فرمود: من برادر تو هستم. وقتی این روایت به روایت قبل ضمیمه شود، قوت پیدا می‌کند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۲۷۱).

ایشان در اثر دیگر، داستان مؤاخات را از زبان امام علی (ع) روایت می‌کند و می‌گوید: به پیامبر عرض کردم: بین اصحابت عقد اخوت بستی و مرا واگذاشتی؟ حضرت در پاسخش فرمود: گمان می‌بری که به چه دلیل من تو را واگذاشتم؟! من تو را برای خودم واگذاشته‌ام، تو برادر من و من برادر تو هستم. سپس فرمود: اگر کسی با تو احتجاج کرد، بگو: من بنده خدا و برادر رسول الله‌ام. کسی هم بعد از تو، جز انسان کذاب، چنین ادعایی نخواهد کرد (همو، ۱۴۱۹، ج ۱۶، ص ۸۶).

۷. پرچمداری خیبر

یکی از افتخارات ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام داستان اعطای پرچم در خیبر به ایشان است. بر اساس روایات متواتر مورد قبول فریقین، پس از بروز مشکلاتی در جنگ خیبر و ناکامی فرماندهانی چون /ابوبکر و عمر در کسب پیروزی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «لأعطين الراية غداً رجلاً يفتح على يديه؛ يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله»؛ فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست می‌دارند (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ نیشابوری، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۸۷۱). آن شب همگان آرزوی رسیدن به این افتخار را در سر می‌پروراندند تا آنکه روز بعد، پیامبر صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را فراخواندند. امیرالمؤمنین علیه السلام که به درد چشم مبتلا بودند، به حضور حضرت رسیدند و پس از شفا به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به‌دست گرفتند و پیروزی را به ارمغان آوردند.

/ابن تیمیه اصل ماجرا را پذیرفته و آن را صحیح‌ترین فضیلت روایت شده درباره آن حضرت می‌داند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۴۴)؛ ولی از یک سو توصیف هم‌زمان به محبّ و محبوب خدا و رسول بودن را از خصایص و اختصاصات امام علی رضی الله عنه ندانسته و می‌گوید: «لیس هذا الوصف من خصائص علیّ بل غیره یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله» (همان، ج ۷، ص ۳۶۷)؛ و از سوی دیگر در پاسخ به علامه حلی، پرچمداری و ناکامی خلیفه اول و دوم در مراحل قبل را انکار می‌کند و می‌گوید: افراد موثق چنین چیزی را نقل نکردند...؛ پیش از علی، پرچم به‌دست /ابوبکر و عمر نبود و هیچ‌کدام از آنها صاحب پرچم نبودند؛ بلکه این از اکاذیب است (همان، ج ۷، ص ۳۶۶).

عسقلانی با دیدگاهش مخالفت نموده، با صراحت فضیلت مزبور را از فضایل اختصاصی آن حضرت معرفی می‌کند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۵۶۶). پیش از او، نسایی نیز ماجرا را در کتاب *خصائص علی* روایت کرده است (نسایی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۴۰) که نشان‌دهنده دیدگاه وی درباره انحصاری بودن این فضیلت است.

همچنین در *شرح بخاری* ضمن پذیرش کمبود در روایت بخاری، از /ابن حنبل، نسایی، /ابن حبان و حاکم نیشابوری نقل می‌کند که روز خیبر، /ابوبکر پرچم را به‌دست گرفت و بدون هرگونه پیروزی برگشت. فردایش عمر پرچم را گرفت و بدون هرگونه پیروزی برگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به‌دست مردی می‌دهم که... در این باب، روایاتی از بیش از ده نفر صحابی موجود است که حاکم آنها را برشمرد... (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۴۷۶).

البته این امر مورد اشاره برخی دیگر از دانشمندان، مانند بغوی (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۳۱)، خازن (خازن، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۶۲)، بزار (بزار، ۱۴۰۹، ج ۱۰، ص ۳۱۸) و نسایی (نسایی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۱۰۹) و... هم قرار گرفته است.

۸. حدیث انا مدینه العلم

از جمله احادیث معروف و مورد قبول فریقین، بلکه متواتر، حدیث مشهور به «مدینه العلم» است که تاکنون ده‌ها و بلکه صدها اثر پیرامون آن به ثمر نشسته است؛ مانند کتاب *فتح الملک العلی بصحة حدیث باب مدینه العلم علی*، تألیف /احمد بن محمد بن صدیق حسنی مغربی با تعلیقات /محمد هادی امینی؛ و کتاب *تخریج حدیث: انا مدینه العلم*، و *علی بابها*، تألیف /ابوعبدالعزیز خلیفه /الکواری. /ابن تیمیه این حدیث را سست و بسیار ضعیف می‌داند و می‌گوید:

حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها» ضعیف‌تر و سست‌تر است و از روایات ساختگی محسوب می‌شود؛ هر چند ترمذی آن را نقل کرده است. ابن جوزی آن را ذکر کرد و روشن نمود که تمام اسنادش ساختگی است و دروغ بودن از منتش پیدا است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۵۱۵).

این روایت چنان مشهور است که برخلاف پندار ابن تیمیه، نه فقط ترمذی، بلکه ده‌ها نفر از صحابه و تابعین آن را نقل کرده و ده‌ها محدث و دانشمند برجسته بدان تصریح و به تصحیح سند آن پرداخته‌اند؛ مانند: حاکم نیشابوری با چند سند همراه با تصحیح اسناد (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۳۷)؛ خطیب بغدادی همراه با تصریح یحیی بن معین بر صحت حدیث (بغدادی، ۱۴۲۲، ج ۱۱، ص ۴۹)؛ طبرانی (طبرانی، ۱۴۰۴، ج ۱۱، ص ۶۵)؛ ابن عبدالبر (قرطبی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۱۰۲)؛ ابن حجر مکی به نقل از بزار و... (ابن حجر هیثمی، ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۳۵۷) و عبدالرحمن مزری (مزری، ۱۴۰۰، ج ۱۸، ص ۷۷).

عسقلانی درباره این منقبت نیز با دیدگاهش موافقت نکرده و در آثار مختلف به نقل و تأیید روایت پرداخته است. وی در ترجمه رجالی امام علیؓ گوید: از پیامبرﷺ روایت شد که درباره‌اش فرمود: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»؛ سپس به پاره‌ای از روایات درباره مقام علمی آن حضرت اشاره می‌کند (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۲۹۶). سیوطی می‌گوید: درباره این حدیث از شیخ الاسلام عسقلانی سؤال شد. گفت: حاکم آن را نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است. ابن جوزی با وی مخالفت کرده و آن را در کتاب *الموضوعات* در میان اخبار ساختگی قرار داده و گفته دروغ است. واقعیت برخلاف سخن هر دو نفر آنهاست؛ زیرا این روایت حسنه (و قابل قبول) است. به درجه صحیح نرسیده؛ ولی دروغ هم نیست... در جای دیگر هم گفته است: حاکم شاهدهی از حدیث جابر برای پذیرش این روایت ذکر کرده است (سیوطی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۰۶).

سیوطی در جای دیگر، از عسقلانی نقل می‌کند: حدیث ابن عباس را ابن عبدالبر در *الاستیعاب* به لفظ «أنا مدينة العلم وعلی بابها...» نقل کرد و حاکم آن را صحیح شمرد. طبرانی هم حدیث را به همین الفاظ نقل کرد. راویان حدیث همان راویان صحیح‌اند، جز عبدالسلام هروی (اباصلت) که نزد آنان ضعیف است (همو، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۱۰۱۰).

البته روشن شد که علت صحیح ندانستن، بلکه حسنه دانستن روایت، به وجود *اباصلت* در سند روایت بر می‌گردد که به جرم تشیع، مورد جرح علمای رجال، از جمله عسقلانی واقع گشت؛ ولی باید دانست که عباس بن محمد *الدوری*، از علمای رجال، گوید: به یحیی بن معین - که از او به امام اهل حدیث تعبیر می‌شود (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۶، ص ۲۸۶). - گفتم: نظرت درباره اباصلت چیست؟ گفت: ثقة است. گفتم: مگر او نیست که همین روایت را از *ابی معاویه* از *اعمش* نقل کرد؟! گفت: این روایت را *محمد بن جعفر الفییدی* که شخصی موثق است هم از *ابی معاویه* نقل کرد... همچنین *احمد بن محمد بن محرر* همین سؤال را از *ابن معین* پرسید. وی گفت: *اباصلت* دروغ نمی‌گوید. به او گفتند: درباره حدیث *أنا مدينة العلم*...؟ گفت: این حدیث از

ابی معاویه درست است؛ چراکه پیش از او، ابن نمیر همین حدیث را از وی برایم نقل کرد... (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۳۷؛ سیوطی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۱۰۰۸).

همچنین به روایت ایشان، وقتی قاسم بن عبدالرحمن انباری از ابن معین درباره صحت حدیث مزبور سؤال کرد، وی گفت: حدیث صحیح است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۶ ص ۲۸۵).

عسقلانی در *لسان المیزان* هم آورده است: برای این حدیث، اسناد و طرق گوناگونی در مستدرک حاکم ذکر شده است که نشان می‌دهد حدیث ریشه‌دار است و ساختگی دانستن آن سزاوار نیست (همو، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۲۲).

۹. قرائت آیات برائت

از جمله فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام قرائت آیات ابتدایی سوره برائت در سال نهم هجرت است. بنا بر معروف، پس از نزول این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر مأموریت دادند تا عازم مکه شود و آیات یادشده را بر حاجیان قرائت کند. بعد از عزیمت وی، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و از جانب خداوند فرمان داد که جز شما یا کسی که از شما (و مانند شما) باشد، نباید این آیات را بر حاجیان قرائت کند. پیامبر نیز امیرالمؤمنین علیه السلام را خواستند و فرمان را به او ابلاغ کردند و دستور دادند تا خود را به ابوبکر برساند و آیات را از او بگیرد و در مکه بر حاجیان قرائت کند. امام علی علیه السلام نیز فرمان را اجرا کرد. ابوبکر با کدورت خاطر برگشت و دلیل ماجرا را پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ماجرا را برایش شرح دادند (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۰۹).

ابن تیمیه درباره این ماجرا گوید: این داستان به اتفاق دانشمندان و تواتر عام دروغ است. پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را در سال نهم بر حج گماشت و او را بازنگرداند؛ بلکه او در آن سال با مردم حج گزارد و علی علیه السلام نیز از زبردستانش بود و پشت سرش نماز خواند و مانند همگان از او فرمان برداری می‌کرد (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۲۹۶).

در پاسخ به این ادعای ابن تیمیه باید گفت: کاش وی مستند اجماع خود را ذکر می‌کرد. چراکه نه تنها اجماعی بر ساختگی بودن ماجرا نیست، بلکه بسیاری از بزرگان اهل سنت با اندکی اختلاف در نقل، روایت مزبور را از امام علی علیه السلام انس بن مالک، ابوسعید خدری، ابوهریره، ابورافع، سعد بن ابی وقاص و... ذکر کرده و برخی با صراحت بر صحت آن مهر تأیید زده‌اند؛ علامه امینی نام بیش از هفتاد تن از آنان را ثبت کرده است (امینی، ۱۴۱۶، ج ۶ ص ۴۷۷). از جمله این افراد می‌توان از احمد خنبل (ابن خنبل، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۵۱)، ابن عوانه (متقی هندی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۷۸)، ترمذی (ترمذی، بی تا، ج ۵، ص ۲۷۵) حدیث ۳۰۹۰ با تأیید سند از سوی *اللبانی*، طبری (طبری، ۱۴۱۲، ج ۱۰، ص ۴۶ و ۴۷)، بغوی (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۳۱۶)، نسایی (نسایی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۹۲؛ همو، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۱۲۸)، ابن خزیمه (ابن خزیمه، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۳۱۹)، طبرانی (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۳، ص ۲۸۴)، حاکم (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱، ج ۳، ص ۱۴۳؛ با تأیید صحت حدیث)، ابن اثیر (ابن اثیر جزری، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۵۷)، ابن جوزی (ابن جوزی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۳۲)، ابن عربی (ابن عربی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۸۹۷)، زمخشری (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۴۳) و بیهقی (بیهقی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۲۲۴) و... نام برد که حدیث را مورد توجه قرار داده‌اند.

همچنین بسیاری از دانشمندان بعد از ابن تیمیّه، مانند هیثمی (هیثمی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۲۸؛ همو، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۹ و ج ۹، ص ۱۱۹ با تصریح به صحت حدیث)، زرقانی (زرقانی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۷ به نقل از ابن حنبل، ترمذی، طبری و...)، ابن کثیر (ابن کثیر، ۱۴۰۱، ج ۴، ص ۹۰؛ همو، بی تا، ج ۷، ص ۳۵۸)، شوکانی به نقل از احمدحنبل، عبدالله بن احمد بن حنبل، ابوالشیخ، ابن ابی شیبّه، ترمذی و ابن مردویه به دو روایت (شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۸۱)، قسطلانی (قسطلانی مصری، ۱۳۳۳، ج ۷، ص ۱۴۲)، عینی (عینی، بی تا، ج ۴، ص ۷۸)، سیوطی (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۰۹ با چندین روایت)، هندی (متقی هندی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۸۳) و ابن عساکر (ابن عساکر، ۱۹۹۵، ج ۱۲، ص ۱۱۶) حدیث را با الفاظ مختلف روایت نموده‌اند.

عسقلانی نیز به طرح دیدگاهی مخالف با ابن تیمیّه می‌پردازد و ضمن مطالبی مفصل می‌گوید: اعزام علی (ع)، از روایات گوناگون ثابت است. طبری از آن حضرت روایت کرده است که پیامبر/ابوبکر را در موسم حج بر اهل مکه مأمور ساختند و سوره براءت را بدو سپردند؛ سپس مرا به دنبالش اعزام کردند. من آیات را از او گرفتم. /ابوبکر از پیامبر (ص) پرسید: چرا مرا برگرداندی؟ فرمود: تو همراه من در غار بودی؛ ولی آیات را از طرف من کسی جز من یا کسی که از من باشد، نباید ابلاغ کند. طبری با دو سند دیگر هم این ماجرا را روایت کرده و ترمذی هم همین را به صورت طولانی از ابن عباس روایت نموده است. طبرانی هم همین طور روایت نموده، جز آنکه افزوده است: جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد و گفت: نباید مأموریت را جز تو یا کسی که از طرف تو باشد، انجام دهد. ترمذی آن را روایت کرده و سندش را حسنه شمرده است. /احمدحنبل هم آن را از انس بن مالک چنین نقل کرده است: پیامبر (ص)/ابوبکر را با سوره براءت فرستاد. آن گاه علی (ع) را فراخواند و سوره را به او داد و فرمود: جز شخصی از اهل من سزاوار نیست تا آن را ابلاغ کند (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۷۹، ج ۸، ص ۳۱۸).

ایشان در ادامه نیز آورده است: /احمد به سند حسن روایت کرد که پیامبر (ص)/ابوبکر را با سوره براءت فرستاد. وقتی به ذوالحلیفه رسید... در روایت یعلی هم از امام علی (ع) آمده است: وقتی ده آیه اول سوره براءت نازل شد...، سپس مرا فراخواند و فرمود: خودت را به /ابوبکر برسان و هر جا به او رسیدی، آیات را از او بگیر. /ابوبکر برگشت و گفت: یا رسول الله! درباره من چیزی نازل شد؟ فرمود: نه؛ جز آنکه نباید آن را ابلاغ کند...؛ یا فرمود: لکن جبرئیل بر من نازل شد و گفت: نباید آیات را جز تو یا کسی که از تو باشد، ابلاغ کند.

وی می‌افزاید: عمادبن کثیر گفته است منظور این نیست که /ابوبکر فوراً برگشت؛ بلکه منظور این است که /ابوبکر وقتی از حج برگشت، به پیامبر عرض کرد...؛ ولی من می‌گویم: مانعی ندارد که بر ظاهر روایت حمل کنیم و بگوییم از همان جا برگشت؛ چرا که فاصله ذوالحلیفه با مدینه اندک است (همان، ص ۳۲۰).

از آنچه گذشت، تواتر داستان، هر چند به صورت اجمالی، و مخالفت عسقلانی با دیدگاه ابن تیمیّه روشن شد. هر چند در تحلیل آن و اینکه برداشتن مأموریت از عهده ابوبکر و واگذاری آن بر عهده امیرالمؤمنین (ع) و تصریح به اینکه وحی الهی - که باعث این تغییر گشته - بر چه چیزی دلالت داشته است و اینکه آیا/ابوبکر قبل از عزیمت به

مکه یا بعد از حج به حضور پیامبر رسیده و تکدر خاطر خود را اظهار کرده بین روایات منابع فوق و نیز بین دانشمندان فریقین اختلاف است.

۱۰. رد شمس برای امام علیه السلام

یکی از مناقب امام علی علیه السلام داستان ردّ شمس است که علاوه بر محدثان شیعی، برخی از بزرگان اهل سنت نیز بر آن مهر تأیید زده اند. *طحاوی* (م ۳۲۱ ق) دو روایت در این باره از *اسماء بنت عمیس* نقل کرده و طبق روش خود به بررسی و اثبات صحت سند آنها پرداخته است (طحاوی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۹۲). وی سپس از *احمد بن صالح*، از محدثان بزرگ و از مشایخ بخاری، نقل می کند: کسی که مسیرش علمی باشد، شایسته نیست از حفظ این احادیث *اسماء*، کوتاهی کند. چراکه از معجزات مهم پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی بعد از آن می افزاید: واقعیت نیز همین است (همان، ص ۹۷).

قاضی عیاض نیز به پیروی از *طحاوی* به نقل و تأیید صحت روایت می پردازد و می گوید: روایانش موثق اند (عیاض، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۴۸).

بر اساس روایات مزبور، *بنت عمیس* می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله سرش بر دامن علی علیه السلام بود و در همان حال وحی را دریافت کرد؛ در حالی که علی علیه السلام هنوز نماز عصر را به جای نیآورده بودند؛ تا آنکه آفتاب غروب کرد. پیامبر فرمود: نماز عصر را به جای آوردی؟ عرض کرد: نه. پیامبر فرمود: خدایا! علی در حال طاعت تو و رسولش بود. آفتاب را برایش برگردان. *اسماء* می گوید: دیدم آفتاب غروب کرده، دوباره طلوع نمود و

ابن تیمیه با اعتراف به تصحیح سند از طرف *طحاوی*، *قاضی عیاض* و ... می گوید: عالمان محقق و آشنا به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و ساختگی است. همان طور که *ابن جوزی* آن را در کتاب *الموضوعات* ذکر کرده است (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۸، ص ۱۰۵).

عسقلانی درباره این منقبت نیز با دیدگاه *ابن تیمیه* مخالفت می کند و بعد از سخنانی درباره معجزه ردّ شمس پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: *طحاوی*، *طبرانی* در *معجم کبیر*، حاکم *نیشابوری* و *بیهقی*، از *اسماء بنت عمیس* نقل کرده اند که چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر زانوی علی خوابید و نماز عصر ایشان فوت شد، پس خورشید برگشت تا علی علیه السلام نمازش را اقامه کرد؛ و این جریان، رساترین معجزه است.

وی سپس می گوید: *ابن جوزی* اشتباه کرد که این حدیث را در کتاب *الموضوعات* آورد؛ همچنین *ابن تیمیه*، که با توهم ساختگی بودن، آن را در کتاب ردّ بر رافضی ها *منهاج السنه* قرار داد (ابن حجر *عسقلانی*، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۲۲۱).

۱۱. حدیث سد الابواب

یکی از مناقب اختصاصی امام علی علیه السلام، فرمان پیامبر به بستن پنجره های منازل اصحاب به سمت مسجدالنبی به جز درب خانه امام علی علیه السلام است. روایات معتبر فراوانی در منابع فریقین در این موضوع وجود دارد و جز عده ای اندک، کسی آن را انکار نمی کند. *ابن جوزی* تمام روایات آن را باطل و ساختگی دانست (ابن جوزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۲۷۴).

ابن تیمیه نیز به پیروی از وی، آنها را ساختگی می‌داند و می‌گوید: حدیث بستن درب‌ها به جز درب خانه علی، از احادیثی است که شیعه آن را ساخت... (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۵، ص ۳۵).

در نقطه مقابل این فضیلت، حدیثی به نام حدیث خوخته/بویکر (بخاری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۷۸ و ج ۳، ص ۱۴۱۷) تولید شد تا این فضیلت از مناقب اختصاصی خلیفه اول شود که البته بحث درباره آن از موضوع مقاله خارج است. ابن جوزی و ابن تیمیه در سخنان پیش گفته القا می‌کنند که حدیث مورد نظر برای مقابله با حدیث خوخته/بویکر ساخته شد.

دانشمندان مختلف، قبل و بعد اینان، روایات مربوط به فضیلت خاصه امام علی علیه السلام را آورده و بر آن مهر تأیید زده‌اند. سیوطی بعد از بیان حدود بیست روایت درباره این موضوع می‌گوید: با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می‌شود که رسول الله صلی الله علیه و آله از باز بودن تمام درب‌هایی که به سوی مسجد باز می‌شدند، نهی کرده است و به هیچ کس، حتی عموی خود عباس یا بویکر، اجازه نداده است که درب خانه آنها به داخل مسجد باز باشد؛ غیر از علی علیه السلام (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۶).

از جمله آنان، عسقلانی است که در آثار مختلف به دفاع از صحت حدیث می‌پردازد و به دیدگاه منکران می‌تازد. وی در *القول المسدد* ابتدا ادعای جعلی بودن را رد می‌کند و می‌گوید: ادعایی است که دلیلی جز مخالفت با صحیحین ندارد و اقدامی است در رد احادیث صحیحه، آن‌هم به مجرد توهم... این حدیث مشهوری است و طرق متعددی دارد که هر کدام به تنهایی حسن است و از مجموع آنها، بر طبق روش بسیاری از علمای حدیث، به صحت آن یقین پیدا می‌شود.

وی سپس روایت را با اسناد متعدد نقل می‌کند و به بررسی راویان تک‌تک آنها می‌پردازد و همه آنها را تأیید می‌کند؛ مثلاً روایت زیدبن‌رقم را از *مسند احمد*، *سنن نسایی*، *مستدرک حاکم* و *الاحادیث المختاره مقدسی* نقل کرده، و ضمن توثیق راویان، به خطای ابن جوزی در تضعیف آنان اشاره می‌کند. همچنین روایت ابن عباس را از *مسند احمد*، *سنن نسایی*، *ترمذی* و...، روایت سعدبن‌ابی‌وقاص را از *نسایی*، *طبرانی* و... روایت جابر بن سمره را از *طبرانی* می‌آورده و بعد از روایت *نسایی* و *کلاباذی* از ابن عمر می‌گوید: روایان حدیث، همگی از راویان صحیح بخاری می‌باشند؛ جز *علاء بن عرار* که ثقه بوده و *ابن معین* و دیگران او را توثیق کرده‌اند. وی در جمع‌بندی احادیث می‌گوید: اسناد فراوانی که از روایات افراد موثق نقل کردیم، دلالت قوی دارند که حدیث صحیح است و این نظر نهایی من است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۱۶ به بعد).

او که مدافع حدیث خوخته/بویکر بوده و تلاش زیادی برای تصحیح هر دو روایت به کار بسته است، در شرح *بخاری* و پس از بحث مفصل درباره آن، به احادیث مخالف آن، که مربوط به باز گذاشتن درب خانه امام علی علیه السلام است اشاره می‌کند و ضمن موثق دانستن همگی آنها می‌گوید: همه این احادیث یکدیگر را تقویت می‌کنند و هر کدام به تنهایی مناسب و شایسته برای احتجاج و استنادند چه رسد به مجموع آنها. سپس با اشاره به اشتباه ابن جوزی

در ساختگی دانستن آنها می‌گوید: «و أخطأ فی ذلک خطأً شنیعاً...»، او با این عمل، مرتکب خطای شنیعی شده است؛ چرا که احادیث صحیح را به خیال معارضه رد می‌کند (همو، ۱۳۷۹، ج ۷، ص ۱۴).
گفنی است که مخالفت عسقلانی با دیدگاه‌های ابن تیمیه درباره مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر موضوعات، شامل موارد دیگر هم می‌شود که این مقاله گنجایش بیش از این ندارد.

نتیجه گیری

از مطالب گذشته، نتایج زیر به دست می‌آید:

الف) عسقلانی به‌رغم عنایت به ابن تیمیه، درباره برخی امور، از جمله برخی مناقب امام علی علیه السلام، با دیدگاه او مخالفت می‌ورزید.

ب) ابن تیمیه تلاش داشت تا تعداد فضایل صحیح امام را اندک و مشترک با دیگران معرفی کند؛ اما عسقلانی، هم فضایل را فراوان و هم بسیاری از آنها را اختصاصی دانست.

ج) ابن تیمیه حدیث معروف ولایت را ساختگی می‌دانست؛ ولی عسقلانی حدیث مزبور را دارای اسناد قوی می‌داند.

د) ابن تیمیه مضمون احادیثی را که امام را مصداق هادی در آیه می‌داند، را بالاتفاق جعلی می‌خواند؛ ولی عسقلانی آن را می‌پذیرد و اسنادش را حسنه می‌داند.

ه) ابن تیمیه هرگونه حدیث مبنی بر برقراری پیمان برادری بین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام را تکذیب کرد؛ درحالی‌که عسقلانی این سخن را مخالفت با نص می‌داند و به تأیید روایات مربوطه می‌پردازد.

و) ابن تیمیه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در پرچمداری امام در روز خیبر را می‌پذیرد؛ ولی آن را مختص امام نمی‌داند و ناکامی شیخین در خیبر را انکار می‌کند؛ درحالی‌که عسقلانی آن را مختص امام می‌داند و پرچمداری شیخین همراه با ناکامی آنان را می‌پذیرد.

ز) ابن تیمیه حدیث مدینه العلم و داستان برگرداندن خلیفه اول از مأموریت ابلاغ آیات سوره براءت را ضعیف و دروغ دانست، درحالی‌که عسقلانی آنها را تأیید کرده است.

ح) ابن تیمیه فضیلت رد شمس امام و گذاشتن درب خانه امام به سمت مسجد را قاطعانه تکذیب می‌کند؛ درحالی‌که عسقلانی هر دو ماجرا را قاطعانه تأیید می‌کند و به ساختگی خواندن آنها می‌تازد.

منابع

- ألبانی، محمد ناصرالدین، ۱۴۱۵ق، *سلسلة الأحادیث الصحیحة وشیء من فقہها وفوائدها*، ریاض، مكتبة المعارف للنشر والتوزیع.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، ریاض، مكتبة نزار مصطفى الباز.
- ابن ابی شیبہ، ابوبکر، ۱۴۰۹ق، *المصنف فی الأحادیث والآثار*، ریاض، مكتبة الرشد.
- ابن ابی عاصم، ابوبکر، ۱۴۰۰ق، *السنة*، ویرایش محمد ناصرالدین ألبانی، بیروت، المكتبة الإسلامیة.
- ابن اثیر جزیری، عزالدین أبی الحسن، ۱۴۱۷ق، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، داراحیاء التراث العربیة.
- ابن اثیر جزیری، مبارک بن محمد، ۱۳۹۰ق، *جامع الأصول فی أحادیث الرسول*، بی‌جا، مطبعة الملاح، مكتبة دارالبيان.
- ابن اعرابی، ابوسعید أحمد بن محمد، ۱۴۱۸ق، *معجم ابن الأعرابی*، عربستان، دار ابن الجوزیة.
- ابن تیمیه، أحمد بن عبدالحلیم، ۱۴۰۶ق، *منهاج السنة*، مصر، مؤسسة قرطبه.
- ابن جوزی، جمال الدین أبو الفرج، ۱۴۱۵ق، *الموضوعات*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ، ۱۴۰۷ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دارالفکر.
- ابن حبان، محمد أبو حاتم تمیمی، ۱۴۱۴ق، *صحیح ابن حبان*، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ابن حجر عسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علی، ۱۴۰۴ق، *تهذیب التهذیب*، بیروت، دارالفکر.
- ، ۱۴۱۲ق، *الإصابة فی تمییز الصحابه*، بیروت، دارالجلیل.
- ، ۱۳۹۲ق، *الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة*، هندوستان، مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
- ، ۱۴۰۱ق، *القول المسدد فی الذب عن المسند للإمام أحمد*، قاهره، مكتبة ابن تیمیه.
- ، ۱۴۱۹ق، *المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية*، عربستان، دارالعاصمة-دارالغیث.
- ، ۱۳۷۹ق، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، بیروت، دارالمعرفة.
- ، ۱۴۰۶ق، *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ابن حجر هیثمی، ابوالعباس أحمد شهاب الدین مکی، ۱۹۹۷م، *الصواعق المحرقة*، بیروت، مؤسسة الرساله.
- ابن حنبل، احمد، ۱۴۰۳ق، *فضائل الصحابه*، بیروت، مؤسسة الرساله.
- ، ۱۴۱۹ق، *مسند احمد بن حنبل*، بیروت، عالم الکتب.
- ابن خزیمه، محمد بن إسحاق، ۱۳۹۰ق، *صحیح ابن خزیمه*، بیروت، المكتبة الإسلامیة.
- ابن سعد بصری، محمد، بی‌تا، *طبقات الکبری*، بیروت، دارصادر.
- ابن عبدالبر قرطبی، أبو عمر یوسف، ۱۴۱۲ق، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، بیروت، دارالجلیل.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، ۱۴۰۸ق، *احکام القرآن*، بیروت، دارالجلیل.
- ابن عساکر، حافظ ابوالقاسم، ۱۹۹۵م، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر.
- ابن عماد حنبلی، عبدالحی، ۱۴۰۶ق، *شذرات الذهب فی أخبار من ذهب*، دمشق، دار ابن-کثیر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، بی‌تا، *البدایة والنهایة*، بیروت، مكتبة المعارف.
- ، ۱۴۰۱ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالفکر.
- امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ق، *التغذیر فی الكتاب و السنة و الأدب*، قم، مرکز التغذیر للدراسات الإسلامیة.
- بخاری، محمد بن إسماعیل، ۱۴۰۷ق، *الجامع الصحیح المختصر (صحیح بخاری)*، چ سوم، بیروت، دار ابن-کثیر.
- بزار، ابوبکر احمد، ۱۴۰۹ق، *البحر الزخار (مسند بزار)*، بیروت، مؤسسة علوم القرآن، مكتبة العلوم والحکم.
- بغدادی، احمد بن علی ابوبکر الخطیب، ۱۴۲۲ق، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالغرب الإسلامیة.
- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ق، *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*، بیروت، داراحیاء التراث العربیة.
- بیهقی، ابوبکر احمد، ۱۴۱۴ق، *سنن الکبری*، مکه مکرمه، مكتبة دارالباز.
- ترمذی، محمد بن عیسی أبو عیسی، بی‌تا، *الجامع الصحیح (سنن ترمذی)*، دیدگاه ألبانی، بیروت، داراحیاء التراث العربیة.

- حاکم نیشابوری، محمد بن ابوعبدالله، ١٤١١ق، *المستدرک علی الصحیحین و بذیلہ التلخیص للحافظ الذهبی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- خان، علی بن محمد، ١٤١٥ق، *تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- زرقانی، محمد بن عبدالباقی مالکی، ١٤١٧ق، *شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- زمخشری، ابوالقاسم محمود، ١٤٠٧ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، چ سوم، بیروت، دارالکتب العربی.
- سبحانی، جعفر، ١٤٠٨ق، *بحوث فی الملل والنحل*، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
- سبکی، تقی الدین، بی تا، *السيف الصقيل فی الرد علی ابن زفیل*، ویرایش محمد زاهد بن الحسن الکوثری، بی جا، بی تا.
- سخاوی، شمس الدین، بی تا، *الضوء الالامع لأهل القرن التاسع*، بیروت، دار مکتبه الحیات.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، ١٤٢١ق، *الحاوی للفتاوی*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ١٤٠٥ق، *الخصائص الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ١٤٠٤ق، *الدرالمشور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیةالله مرعشی نجفی.
- _____، ١٤١٧ق، *النالی المصنوعه*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، بی تا، *جامع الاحادیث (الجامع الصغیر و زوائده و الجامع الکبیر)*، بی جا، بی تا.
- _____، ١٤٠٣ق، *طبقات الحفاظ*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ١٤٢٤ق، *قوت المقتدی علی جامع الترمذی*، مکه مکرمه، دانشگاه ام القری.
- شوشتری، قاضی نورالله، ١٤٠٩ق، *إحقاق الحق و إزهاق الباطل*، قم، کتابخانه آیتالله مرعشی نجفی.
- شوکانی، محمد بن علی بن محمد، بی تا، *البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع*، بیروت، دارالمعرفه.
- _____، ١٤١٤ق، *فتح القدیر*، دمشق، دار ابن کثیر.
- طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب ابوالقاسم، ١٤٠٤ق، *المعجم الکبیر*، چ دوم، موصل، مکتبه الزهراء.
- _____، ٢٠٠٨ م، *تفسیر القرآن العظیم*، اربد (اردن)، دارالکتب الثقافی.
- طبری، محمد بن جریر، ١٤١٢ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دارالمعرفه.
- طحاوی، ابوجعفر احمد بن محمد، ١٤٠٨ق، *شرح مشکل الآثار*، بیروت، مؤسسة الرساله.
- طرابلسی، سلیمان بن داود ابوداود الفارسی البصری، بی تا، *مسند أبی داود*، بیروت، دارالمعرفه.
- عیاض، قاضی ابوالفضل، ١٤٠٧ق، *الشفای بتعریف حقوق المصطفی*، عمان، دارالفتح.
- عینی، بدرالدین محمود بن احمد، بی تا، *عمدة القاری شرح صحیح البخاری*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- فخررازی، محمد بن عمر، ١٤٢٠ق، *تفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- قسطلانی مصری، ابوالعباس شهاب الدین احمد بن محمد، ١٣٣٣ق، *ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری*، مصر، المطبعة الكبرى الأميریة.
- متقی هندی، علاء الدین علی، ١٤١٩ق، *کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- مزی، عبدالرحمن ابوالحجاج، ١٤٠٣ق، *تحفة الأشراف بمعرفه الأطراف*، چ دوم، بیروت، المکتب الإسلامی و دارالقیمه.
- _____، ١٤٠٠ق، *تهذیب الکمال*، بیروت، مؤسسة الرساله.
- مقدسی، ضیاء الدین ابوعبدالله، ١٤١٠ق، *الأحادیث المختارہ*، مکه مکرمه، مکتبه النهضة الحدیثه.
- مقدسی، محمد بن طاهر، ١٤١٦ق، *ذخیره الحفاظ*، ریاض، دارالسلف.
- نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب، ١٤٠٦ق، *خصائص أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام*، کویت، مکتبه المعلا.
- _____، ١٤١١ق، *سنن الکبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- نیشابوری، ابوالحسن مسلم بن حجاج، بی تا، *صحیح مسلم*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- نیشابوری، حسن بن محمد نظام الاعرج، ١٤١٦ق، *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- هیشمی، نورالدین علی بن ابی بکر، ١٤٢١ق، *غایة المقصد فی زوائد المسند*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- _____، ١٤٠٧ق، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، قاهره و بیروت، دارالریان للتراث و دارالکتب العربی.